

نگاهی به فرایند تاریخی تطور برخی اقوام ترک و عرب تبار درحوزه فرهنگ ایرانی

محسن ثلاثی *

چکیده

در این مقاله تلاش شده است بخشی از فرایند جذب و ادغام تاریخی گروهی از اقوام ترک و عرب تبار در تمامیت فرهنگی ایران تحلیل شود. این تمامیت، خود یک واحد تلفیقی و ترکیبی است که باید آن را حاصل ادغام اقوام و فرهنگ‌های گوناگون در یک حوزه یگانه دانست. فرهنگ ایرانی تا حد زیادی از این دو قوم به هر دو صورت مثبت و منفی تأثیر پذیرفته و به همین دلیل شناخت چگونگی این تأثیرها در بازشناسی فرهنگ ایرانی پراهمیت است.

اقوام ترک تبار از سده پنجم هجری تا آغاز عصر پهلوی به طور پیوسته برحوزه فرهنگی - اجتماعی ایران تسلط نظامی و سیاسی داشته‌اند و در نتیجه برتحولات این کشور مؤثر بوده‌اند. ورود اعراب نیز به حوزه فرهنگ ایرانی، با گسترش دین نوینی همراه بود که تأثیر عمیقی برذهنیت و رفتارها داشت و هم‌چنین از خلال زبان (واژگان، مفاهیم، خط) نیز در ایران تأثیرات زیادی برجای گذاشت که این امر به ویژه از عناصر تعیین کننده و تداوم بخش این فرهنگ به شمار می‌آید.

کلید واژگان: ادغام فرهنگی، انسان‌شناسی، تلفیق فرهنگی، فرهنگ ایرانی، فرهنگ ترک، فرهنگ عرب، قوم‌شناسی.

مقدمه

فرهنگ ایرانی در بخش عمده دوران تحول خود، محدود به سرزمین کنونی و مرزهای ملی امروز این کشور نبوده بلکه در حوزه‌ای بسیار گسترده‌تر از جغرافیای معاصر پویش داشته است. از این رو، سخن گفتن از "حوزه فرهنگی" باید پیش از هر چیز این پراکندگی و گستره، در نقاط و اقلیم‌های متفاوتی که فرهنگ ایرانی در آن‌ها حضور داشته یا دارد، را مد نظر داشت. در تاریخ فرهنگ ایرانی، اقوام متفاوت و گوناگونی در دوره‌های مختلف وارد شده‌اند که از میان آنان اقوام ترک و عرب‌تبار نقشی برجسته داشته‌اند. اقوام ترک‌تبار، اقوامی بوده‌اند که نخست در استپ‌های شمال آسیای مرکزی، از مغولستان گرفته تا مجارستان زندگی می‌کردند و سپس به نواحی جنوبی‌تر و گرم‌تر ماوراءالنهر و آسیای صغیر و سرانجام به فلات ایران مهاجرت کردند. این اقوام چه از لحاظ مشخصات فیزیکی و ظاهری و چه از نظر زبانی با اقوام هندواروپایی متفاوت بودند و تعلق آن‌ها به مغول‌تبارها و به زبان ترکی که در خانواده زبان‌های هندواروپایی قرار نمی‌گیرد، نیز آن‌ها را از این اقوام جدا می‌کرد.

اقوام عرب‌تبار که ساسانی‌تبار و عرب زبان بودند و در شبه جزیره عربستان، حجاز و پیرامون صحرای عربستان و در کرانه‌های خلیج فارس و بحر عمان و دریای سرخ زندگی می‌کردند، از زمان‌های بسیار دور با فرهنگ ایرانی در تماس بودند و با ظهور اسلام این تماس به ورود گسترده آن‌ها به ایران و گسترش دین جدید در این کشور انجامید. به این ترتیب، فرایند ادغام فرهنگی را می‌توان فرایندی از جذب و ترکیب عناصر یک فرهنگ مهاجر، در تمامیت فرهنگی میزبان تعریف کرد.

چگونگی ادغام فرهنگی اعراب در حوزه فرهنگی ایران

تماس با قوم و فرهنگ عرب نخستین برخورد اقوام ایرانی با اقوام غیر ایرانی نبود. پیش از ورود اعراب به ایران، ایرانیان طی بیش از هزار سال تحول فرهنگی در فلات و حوزه فرهنگی ایرانی با اقوام بین‌النهرین، هند، مصر، چین، یونان و روم، چه از طریق روابط مسالمت‌آمیز و چه از رهگذر فتح و شکست نظامی کنش فرهنگی داشتند. ولی این برای نخستین بار بود که ایرانیان با قومی روبرو شده بودند که از جهت سطح فرهنگ، به ویژه در ابعاد نظری و فنی، نسبت به ایرانیان توسعه بسیار کمتری یافته بود. پیش از این حوزه فرهنگی ایران، از طریق شکست نظامی با فرهنگ یونانی آشنا شده بود. اسکندر مقدونی که دست‌پرورده فرهنگ یونانی بود با شکست آخرین فرمان‌روای هخامنشی با قوای مقدونی و یونانی‌اش وارد حوزه فرهنگی ایران شد که نتیجه‌اش هم‌کاری دو حوزه فرهنگی ایران و یونان در یک پهنه جهانی بود. در آن دوره فرهنگ یونانی اگر نگوییم توسعه یافته‌تر، دست کم از جهت سطح توانایی‌های فنی، علمی و نظری هم‌تراز فرهنگ ایرانی بود. بیشتر به همین دلیل بود که در امپراطوری جهانی اسکندر، دو فرهنگ هم‌پایه یونانی و ایرانی با کم‌ترین تنش و به

شیوه‌ای به نسبت مسالمت‌آمیز، با یکدیگر هم‌کاری کردند و هم‌دیگر را به آسانی به رسمیت شناختند (بریان، ۱۳۷۶: ۱۴۶۴-۷۲، ۱۷۹۶-۷).

تأکید بر این نکته ضرورت دارد که کاربرد اصطلاح فرهنگ توسعه یافته‌تر به معنای قوم‌مدارانه آن نیست و نمی‌خواهیم با این اصطلاح فرهنگ‌های ساده و بدوی را تحقیر کرده و یا آن‌ها را دست کم بگیریم. هر فرهنگی که در محیط زیست ویژه‌اش، نیازهای فردی و اجتماعی اعضایش را با کم‌ترین تنش در روابط اجتماعی برآورده سازد، قاعدتاً فرهنگی کارآمد و برای آن محیط مناسب است. ولی اگر همان فرهنگ از محیط زیست خاص خود بیرون آید و در محیط‌های فرهنگی دیگری قرارگیرد که با معیارهای فنی و نظری پیچیده‌تر و تطور یافته‌تری نیازهایش را برآورده می‌سازد، اصول و موازین حاکم بر فرهنگ پیشین آن دیگر نمی‌توانند در این محیط فرهنگی تازه کارایی داشته باشد و نیازهای فردی و اجتماعی اعضایش را برآورده سازند.

فرهنگ عربی در محیط بیابانی و بدوی حجاز بی‌گمان کارکرد داشت و می‌توانست نیازهای آن‌ها را در همان محیط برآورده سازد، ولی در فلات و حوزه فرهنگی ایران که از جهت فناوری و علمی از سطح توسعه یافته‌تری برخوردار بود، این فرهنگ دیگر نمی‌توانست پاسخگو باشد.

درحوزه فرهنگی ایران، اقتصاد کشاورزی، پیشه‌وری، بازرگانی و زندگی شهری در ابعاد وسیع و عمیقی استقرار یافته بود، درحالی که اعراب، زندگی در چنین سطحی از تحول و تطور فرهنگی را تجربه نکرده بودند. هرچند آن‌ها بر حوزه فرهنگی ایران از بعد سیاسی و نظامی چیرگی یافتند، اما در برابر تضادی که با سطح توسعه‌یافتگی این حوزه داشتند یا می‌بایست همه دست‌آوردهای فرهنگی ایرانی را در پهنه‌های اقتصادی و فنی و علمی نابود سازند، که امکان عملی برای چنین کاری وجود نداشت، و یا ناچار بودند عرصه‌های مدیریت اداری، فنی و اقتصادی را به اقوام مغلوب ایرانی واگذار نمایند.

اما تفاوت اصلی ورود اعراب به ایران در مقایسه با تجربه‌های پیشین درحوزه فرهنگی، این کشور آن بود که این قوم، حامل یک دین نوین و کتابی آسمانی بود. ورود آن‌ها به قلمرو ایران تنها جنبه نظامی نداشت، بلکه یکی از انگیزه‌های آن رواج و گسترش دین اسلام در حوزه فرهنگی پهناور ایران بود.

اقوام ایرانی که در آموزش‌های فرهنگی و تجارب زندگی عملی‌شان در دوران پیش از اسلام هرگز درس بیزاری از فرهنگ‌ها و اقوام بیگانه را نیاموخته بودند، به جای دفع و واگرایی اعراب مسلمان به همکاری مشروط با آن‌ها پرداختند. مشروط از این جهت که در عین پذیرش اسلام و کتاب آسمانی، بخش عمده هویت و ویژگی‌های فرهنگی پیشین خود را در قالب اسلام ایرانی برای خود نگه داشتند.

ادغام اعراب در فرهنگ ایرانی از همان آغاز دوره اسلامی و حتی از دوره فرمان‌روایان اموی آغاز گشت. خلفا و بزرگان اموی هر چند که به تبار عرب‌شان می‌نازیدند و حتی ا

تحقیر ایرانیان نیز خودداری نمی‌کردند، به سرعت و ناخودآگاه در فرهنگ پیچیده‌تر اقوام ایرانی حل شدند و کم‌کم، خوی‌ها و آداب بدوی عربی‌شان را از دست دادند و آداب و رسوم و زبان و فرهنگ ایرانی را پذیرفتند و جذب فرهنگ ایرانی شدند.

از همین دوره بود که بسیاری از اعراب مهاجر به حوزه فرهنگی ایران، شروع به آموختن زبان فارسی کرده و جامه‌های ایرانی پوشیدند و از آداب و رسوم ایرانی تقلید کردند. از این زمان به بعد، به ویژه در دوره عباسیان، نام‌گذاری با نام‌های ایرانی و نام‌گذاری ایرانیان با نام‌های عربی رواج یافت، چندان که به هیچ روی نمی‌شد از نام اعراب و ایرانیان به تبارشان پی برد (فرای، ۱۳۷۵: ۱۱۴).

البته قابل توجه است که اصولاً اعراب، مهاجرنشین‌های عمده و پایداری در ایران ایجاد نکردند، زیرا که طبع آن‌ها مگر در مرکز و جنوب با شرایط اقلیمی دیگر نقاط این سرزمین سازگاری نداشت. شتر عرب، تاب سرمای زمستان ایران را نداشت و امواج بزرگ مهاجرت‌شان در پای کوه‌های زاگرس متوقف می‌شد (تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۱۳، ج ۴: ۲۶۴). هرچند که برخی از شهرها نظیر دینوز، زنجان، نهاوند، کاشان، قم و نیشابور در نخستین سده‌های هجری ساکنان عرب داشتند، ولی این اعراب از طریق زناشویی‌های محلی با ایرانیان و فرهنگ‌پذیری از اقوام ایرانی به سرعت در جمعیت بومی جذب شدند، به طوری که در میانه سده دوم هجری بیشتر اعرابی که در سپاه ابومسلم بودند، به زبان فارسی دری سخن می‌گفتند (همان: ۵۱۶).

یکی از سیاست‌های امویان، که با شکست روبرو شد، تشویق مهاجرت اعراب به ایران و اسکان آن‌ها در سرزمین‌های ایرانی بود، به گونه‌ای که تنها در خراسان، دویست هزار خانواده عرب اسکان داده شده بودند تا این سرزمین‌ها، هویت عرب پیدا کنند (الخطیب، ۱۳۷۸: ۷۶). اما برخلاف انتظار مهاجرنشینی به جای آن‌که فرهنگ محلی را مغلوب کند، سبب شد که اکثریت قریب به اتفاق با پذیرش زبان و آداب و رسوم بومی ایران، ایرانی شده و جذب فرهنگ ایرانی شوند و این سیاست اموی نتیجه معکوس به همراه داشته باشد.

اعراب مهاجر به ایران، از سده دوم هجری به دو دسته تقسیم شده بودند. دسته‌ای که در ایران ماندگار شده بودند، جذب فرهنگ ایرانی شده و با پذیرش زبان و آداب و رسوم ایرانی و ترک عادات و هنجارهای زندگی بدوی و چادرنشینی عرب، در فرهنگ ایرانی ادغام شدند و هویت ایرانی یافتند. دسته دوم نتوانستند با آب و هوا و تمدن توسعه‌یافته‌تر ایرانی سازگار شوند و ترجیح دادند که به سرزمین اصلی‌شان حجاز و شبه جزیره عربستان برگردند و این دسته زندگی بدوی صحرائشینی پیشین خود را دوباره از سر گرفتند و در واقع به همان وضعیتی بازگشتند که پیش از اسلام داشتند (ابن خلدون، ۱۳۴۵: ۲۹۱).

مقدسی، در سده چهارم هجری در کتاب *احسن‌التقاسیم* خود، سرانجام اعراب ساکن در حجاز را که به سنت‌های بدوی عربی‌شان بازگشته و از احکام و اصول فرهنگ اسلامی دوری جسته بودند، چنین شرح می‌دهد: "مردم مکه جفا پیشه‌اند، مردم یمن بی‌نزاکتند، مردم عمان

کم فروش و زیان آور و گنهکارند. زنا در عدن آشکار است. مردم احقاف ناصبی و گنگ هستند. حجاز سرزمین قحطزده و فقیر است" (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۴۶).

فراگرد جذب و تحلیل رفتن اعراب در فرهنگ ایرانی در سده‌های سوم و چهارم هجری کامل شد و دیگر کمتر جمعیتی از اعراب در ایران بود که زبان و هویت عربی‌اش را حفظ کرده و ایرانی نشده باشد. برای نمونه، ابن‌حوقل در مورد مردم قم که شیعی مذهب و بیشترشان عرب تبار بودند، می‌نویسد که زبان بیشتر این اعراب فارسی بود (فرای، ۱۳۷۵: ۱۲۹).

اعراب ساکن در ایران در زمان اوج گرفتن نهضت عباسیان به دو دسته تقسیم شده بودند، یکی اعرابی که در سپاه ابومسلم می‌جنگیدند و دیگری اعراب وفادار به امویان. اعراب دسته نخست با ایرانیان هوادار نهضت عباسی هم‌دست شده و به تدریج بیشتر هویت عربی‌شان را از دست دادند و ایرانی شدند ولی اعراب هوادار امویان را ابومسلم به شدت سرکوب کرد و نجات یافتگان‌شان از خراسان و آسیای میانه بیرون رفتند و بسیاری از آن‌ها به سرزمین اصلی‌شان بازگشتند. در این دوره، اعراب خراسان یک‌سره ایرانی شده بودند (فرای، ۱۳۷۵: ۱۲۹). جریان ادغام فرهنگی اعراب در ایران دو سده پس از ورود آن‌ها تکمیل شد و از سده دوم به بعد جز برخی از قبایل کوچک و کم جمعیت و کم اهمیت در جنوب ایران، اثر و نشان چشم‌گیری از تبار خالص عربی در حوزه فرهنگی ایران باقی نماند و بیشتر اعراب مهاجر به ایران در کوره ذوب فرهنگ ایرانی تحلیل رفتند (اشپولر، ۱۳۴۹: ۴۵-۵۲).

اقوام ترک تبار و چگونگی ادغام آن‌ها در فرهنگ ایرانی

همان‌گونه که گفته شد، اقوام ترک تبار به جمعیت‌هایی اطلاق می‌شود که از مغولستان، ترکستان چین تا مجارستان، در دشت‌های شمالی آسیای میانه زندگی می‌کردند. قوم مغول هرچند که تا اندازه‌ای با اقوام ترک تفاوت دارد ولی وجوه اشتراک قومی، زبانی و زیست‌محیطی آن با این اقوام چندان زیاد است که با کمی مسامحه می‌توان آن‌ها را در یک مقوله دسته‌بندی کرد.

اقوام مغول و ترک‌تبار پیش از هجوم به سرزمین‌های متمدن پیرامون خود، از چین گرفته تا آسیای صغیر، در این دشت‌های کم برکت و به نسبت فاقد منبع گیاهی و آبی با اقتصاد شبنانی و کوچندگی و شکار، به سختی زندگی می‌کردند. این دشت‌ها که در زمستان و تابستان نوسان آب و هوایی شدیدی دارد، هرگز نمی‌توانست منابع غذایی انسان‌ها و دام‌های جمعیت‌های ترک‌تبار ساکن آن‌ها را تأمین کند و این مردم همیشه برای تأمین آذوقه خورد و دام‌هایشان در تنگنا بودند و بر سر تصاحب مراتع پراکنده و کم‌بار این دشت‌ها رقابت خونین و سرسختانه‌ای با هم داشتند. محیط زیست این قوم یکی از ناخوشایندترین و نامهربان‌ترین مناطق زیست در جهان است، زیرا زمستانی بسیار سرد و قطبی و تابستانی خشک و گرم دارد، "به طوریکه استپ ضمیمه‌ای می‌شود از اراضی منجمله سیریه شمالی و پس از این زمستان

سرد تابستانی بی نهایت گرم و خشک می‌رسد و استپ می‌شود قطعه منفصلی از صحرای گبی" (گروسه، ۱۹:۱۳۶۵). محیط زیست این اقوام را می‌توان به سه بخش نیمه‌صحرایی و صحرایی و کوهستانی تقسیم کرد که در هر سه بخش آن گذران زندگی با دشواری و سختی امکان‌پذیر است (تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی، ۴:۱۳۷۴). توضیح رنه گروسه در این مورد بسیار روشن‌گر است: "در شهر اورنگا در مغولستان، حرارت تا ۳۸ درجه بالایا می‌رود و تا ۴۲ درجه زیر صفر می‌رسد.... مابقی آسیای علیا در طول جغرافیایی مستور از استپ‌ها است و چمنزارها و مراتعی که در زمستان وجود دارد، در تابستان خشک و نسابود می‌شود... ناحیه مرکزی آن به طور نامحسوسی متوجه سه مرکز دیگر می‌شود که آن سه هسته مرکزی توسعه صحرا می‌باشد و عبارتند از صحرای قوم در ماوراءالنهر، قرقوم در مغرب موبه و صحرای تکلامکان در حوزه محدود شط تاریم و بالاخره صحرای گبی... این نقاط مانند سه مرکز و موضع سرطانی است که چمن‌زارها و مراتع را می‌خورند و سبزه را محو می‌کنند" (۱۳۶۵: ۱۱).

این اقوام از آن‌جا که منابع این دشت‌ها پاسخگوی تأمین زندگی آن‌ها نبود، تا پیش از روی کار آمدن چنگیزخان و متحدساختن آن‌ها در امپراطوری مغول، پیوسته به منابع محدود مرتع و شکار اقوام ترک‌تبار همسایه تجاوز می‌کردند و بر اثر این فشارها جمعیت‌های اضافی را به مناطق سرسبزتر، پربرکت‌تر و معتدل‌تر اطراف این دشت‌ها سوق و کوچ می‌دادند. نخستین تحرکات جمعیتی چشم‌گیر و موج‌های مهاجرت از این منطقه به دیگر نقاط جهان در آغاز سده دوم میلادی شکل گرفت. در این دوره، اقوام ترک به دو دسته بزرگ هیونگ‌نو و یونه‌چی تقسیم شده بودند. در سال ۱۷۷ میلادی رئیس و بزرگ قوم هیونگ‌نو، یونه‌چی‌ها را در ترکستان چین و در منطقه کانسو به سختی شکست داد و از سر جدا شده رئیس آن‌ها جام شراب ساخت. بازماندگان یونه‌چی‌ها از کانسو گریختند و به سوی غرب کوچیدند (همان: ۷۱).

یکی از ویژگی‌های برخوردها و درگیری‌های نظامی این اقوام آن بود که قوای نظامی آن‌ها سبک‌بار و سبک اسلحه بودند و با دام‌هایشان که معمولاً از گوسفند و بز تشکیل می‌شد و به خوبی قابل جابه‌جایی بود، حرکت می‌کردند. آن‌ها در هیچ جنگی شکست سراسری و قطعی نمی‌خورده و یک‌سره نابود نمی‌شدند، چون بخش بیشتر قوای آن‌ها پس از شکست، باروبنه و دام‌های سبک و قابل حملشان را به سرعت از آن منطقه حرکت داده و به منطقه امن‌تری کوچ می‌کردند.

یونه‌چی‌های شکست‌خورده که هنوز بیشتر توان نظامی و تاخت و تازشان را حفظ کرده بودند و از پشت، تحت فشار هیونگ‌نوها بودند، به زیست‌گاه سکاها در نزدیکی ماوراءالنهر تاختند و آن‌ها را به سوی مناطق جنوبی‌تر راندند. بر اثر فشار همین قوم بود که سکاها به منطقه آراخوزیا (قندهار کنونی) و سپس به زرنگیان (سیستان کنونی) رانده شدند و نام قوم‌شان را به این منطقه دادند (همان: ۷۶).

هون‌ها یا هیاطله که به احتمال قریب به یقین از تبار یوننه‌چی‌ها بودند، در دوره ساسانی و در سده پنجم و ششم میلادی به امپراطوری‌های بزرگ و قدرت‌مند این دوره یورش بردند و آسیب‌ها و ویرانی‌های جبران‌ناپذیری به بار آوردند (همان: ۱۴۴). شاید یکی از مهم‌ترین دلایل فروپاشیدگی و انحطاط امپراطوری‌های ساسانی و رم غربی همین یورش اقوام یوننه‌چی باشد. جنگ‌ها و درگیری‌های این اقوام برای تصرف و تصاحب منابع محیط زیست پر برکت‌تر، در سراسر جهان متمدن این دوره بازتاب می‌یافت و موج‌های پی‌درپی مهاجرت آن‌ها سراسر مناطق سرسبزتر و متمدن‌تر را تحت تأثیر منفی و ویران‌گر خود قرار می‌داد (آیدین، یاونستون ۱۳۷۶: ۷۳).

یکی از چالش‌ها و درگیری‌های تمدن ایرانی - اسلامی، رویارویی و دفع تهاجم این اقوام در مرزهای ماوراءالنهر بود. مجاهدان مسلمان از سراسر جهان اسلامی به این مناطق مرزی روی آورده بودند و با شعار ترویج اسلام در سرزمین‌های کفر نه تنها از رخنه آن‌ها به مناطق آباد و متمدن و یک‌جانشین ماوراءالنهر جلوگیری کردند، بلکه بسیاری از این جنگ‌جویان ترک‌تبار را به اسارت در آورده بودند. امیران مسلمان ماوراءالنهر از جمله سامانیان، از این غلام‌زادگان ترک در گارد شخصی و نیروی ویژه سلطنتی‌شان استفاده می‌کردند. یکی از این غلام‌زادگان، سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی است که به خاطر شایستگی نظامی به سپه‌سالاری سامانیان رسیده بود. با سست شدن حکومت سامانیان، فرزند جنگ‌جوی این غلام ترک بر تخت سلطنت ایران تکیه زد و سلسله غزنویان را بنیان گذاشت.

تا دوره سلجوقیان، رخنه ترک‌تباران به حوزه فرهنگی ایرانی، جنبه انفرادی داشت و بیشتر به صورت استخدام فردی در نیروهای ویژه امیران و سلاطین مسلمان بود. نخستین بار، معتصم خلیفه عباسی استفاده از غلامان ترک را در سپاه اسلامی سنت نهاد. این غلام‌زادگان دلیر و جنگ‌جو که قساوت و بی‌باکی نظامی را در محیط زیست سخت و به نسبت غیرقابل زیست‌شان آموخته بودند، در آغاز خود را مطیع و سرسپرده امرا و سلاطین مسلمان نشان می‌دادند، ولی سرانجام چنان قدرت و جسارتی یافته بودند که در امر جانشینی این فرمانروایان دخالت‌های مؤثر و تعیین‌کننده‌ای کرده و سعی می‌کردند امیران دست‌نشانده خود را به تخت سلطنت نشانند. همین دخالت‌ها بود که دربار عباسی را یک دهه بعد از مرگ متوکل (۲۴۷ هجری) چنان در آشفتگی فرو برد که به نظرمی‌رسید خلفا هرگز نتوانند مقام سابق‌شان را بازیابند (تاریخ کمبریج، ۱۳۶۳: ۶۸).

بعدها امیران سامانی و صفاری نیز همین سیاست استفاده از غلامان جنگ‌جوی ترک را در نیروهای پاسدار شخصی‌شان به کار بردند (همان: ۱۴۲) که نتیجه‌اش در مورد سامانیان به سلطنت رسیدن محمود غزنوی فرزند سپه‌سالار غلام‌زاده ترک بود.

فرماندهان نظامی و غلام‌زادگان ترک مانند دودمان غزنوی، بیشتر بستگی‌ها و پیوندهایشان را با طایفه اصلی‌شان قطع کرده بودند و به تدریج با پذیرش زبان و فرهنگ ایرانی، ایرانی شده بودند، چنان‌که حتی سعی می‌کردند برای خود اصل و نسب ایرانی جعل

کنند. برای نمونه، محمود غزنوی خود را از تبار یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی می‌دانست، بر این اساس که این پادشاه در گریز به دشت‌های آسیای میانه، با ترکان محلی پیوند خویشاوندی برقرار کرد و سبکتکین از این پیوند زاده شد (همان: ۱۴۵). محمود غزنوی بنیان‌گذار سلسله غزنوی از جوانی تحت تأثیر فرهنگ ایرانی پرورش یافته بود و فارسی را نیک می‌دانست و بر آن تسلط داشت (باسورث ۱۳۷۱: ۸۹) دربار سلاطین غزنوی مانند دربار سامانی از هر جهت ایرانی بود و با همان مدیران و دبیران ایرانی عصر سامانی اداره می‌شد (همان: ۵۴).

تا پایان دوره غزنوی و آغاز دوره سلجوقی، در بیشتر نقاط حوزه فرهنگی ایران فرمان‌روایانی حکومت می‌کردند که یا مانند سامانیان ایرانی تبار بودند و یا مانند غزنویان با جعل تبار خود را ایرانی می‌دانستند. این فرمان‌روایان هر چند مسلمان شده بودند ولی یکی از پایه‌های مشروعیت سیاسی‌شان را اصل و نسب والای ایرانی‌شان می‌دانستند که به دوره پیش از اسلام می‌رسید. دربار و فضای فرهنگی حاکم بر حوزه فرمان‌روایی این فرمان‌روایان به جز عنصر دینی، اصالت ایرانی داشت و به جز از جهت مذهبی چندان تفاوتی با دربار و محیط اجتماعی ایران پیش از اسلام نداشت. آن‌ها تنها بخشی از مشروعیت‌شان را از دین اسلام و مسلمانی می‌گرفتند و اصالت نسبی و خاندانی که در دوران پیش از اسلام یکی از ارکان مهم و اساسی مشروعیت سلطنت بود، در این دوره نیز هم‌چنان کارکرد داشت.

نظام‌های سیاسی مقتدر و متمرکز ایران به پشتیبانی ارتش‌های منظم و آموزش دیده پادشاهی به جز در چند دوره کوتاه (مانند اواخر دوره ساسانی که هونها یا هیاطله و یا هفتالیان در مرزهای شرقی و ماوراءالنهر قدرت یافته و حتی از شاهان ساسانی باج می‌گرفتند). (کریستنسن، ۱۳۵۱: ۷-۳۱۶) توانسته بودند نزدیک به دو هزار سال از تهاجم و حمله تمام عیار ترکان جنگ‌جو و شبان و شکارگر به حوزه فرهنگی ایران جلوگیری کنند و ورود ترکان به این حوزه رخنه‌ای انفرادی و تدریجی به شمار می‌آمد و هیچ قوم و طایفه ترکی نتوانسته بود به صورت گروهی وارد این حوزه شود و تعادل و توازن جمعیتی آن را به سود خود دگرگون کند. اما در سده پنجم هجری ترکمنان سلجوقی برای نخستین بار به صورت گروهی و قومی و طایفه‌ای وارد فلات ایران شدند و زمام قدرت سیاسی و نظامی را در حوزه فرهنگی ایران در دست گرفتند و از آن پس عنصر فرهنگی ترک، به عنوان یکی از عناصر تعیین کننده در تحول فرهنگی ایران باقی ماند و نزدیک به هزار سال این چیرگی نظامی را برای خود حفظ کرد.

اقوام ترک نیز مانند اعراب در مقایسه با حوزه تمدن فرهنگ ایرانی به ویژه از جهت فنی و اداری و علمی توسعه‌یافتگی بسیار کمتری داشتند و تنها از جهت نظامی و تحمل سختی‌ها و ناملایمات زندگی نسبت به اقوام یک‌جانشین و متمدن ایرانی برتری داشتند. آن‌ها نیز مانند اعراب فاتح پس از تکیه زدن بر تخت سلطنت با وظیفه اداره یک قلمرو متمدن و پیچیده و با ابعادی بس گسترده‌تر از حوزه‌های طایفه‌ای و قومی‌شان روبرو شدند. این اقوام نیز مانند

اعراب هر چند می‌توانستند حوزه فرهنگی ایران را از جهت نظامی فتح کنند ولی از نظر فرهنگی چندان توانی نداشتند که فتح نظامی را با فتح فرهنگی همراه سازند.

ترکان سلجوقی نیز مانند ترک‌تباران غزنوی پس از دست‌یابی به پادشاهی ناچار شدند اداره امور کشوری و مالی و مدیریت امور فرهنگی را به اقوام ایرانی واگذار کنند و خود به همان فرمان‌دهی نظامی بسنده نمایند. از این دوره به بعد، نوعی تقسیم کار طبیعی و تا اندازه‌ای غیرارادی میان اقوام ایرانی و اقوام ترک‌زبان پدید آمد، بدین سان که شمشیر و شمشیرزنی در انحصار ترکان درآمد و مدیریت و علم و امور وابسته به قلم و فرهنگ و وظیفه و کارکرد ویژه اقوام ایرانی شد. سلجوقیان نیز مانند غزنویان مدیریت اداری و مالی و فرهنگی در دربار غزنوی را که از دوره سامانیان به جای مانده بود، تغییر ندادند و وزیرانی مانند حسن میکالی و عمیدالملک کندی را که در جنگ دندانقان به اسارت آنها در آمده بودند، هم‌چنان در همان پایه اداری به کار گماشتند (تاریخ ایران کمبریج، جلد ۵، ۱۳۷۱: ۲-۵۱).

سلجوقیان فرمان‌روا پس از تکیه زدن بر تخت شاهنشاهی ایران به فشار ضرورت‌ها و وظایف سلطنت کردن بر یک قلمرو فرهنگی چند قومی و متکثر، به تدریج از هم‌تباران ترک غزشان دوری گزیدند و مصلحت و منفعت‌شان را در این دیدند که به جای اتکا به هم‌بستگی طایفه‌ای و ریاست ریش‌سفیدانه آن به قدرت و اقتدار بسیار بالاتر و سنگین‌تر سمت پادشاهی تکیه کنند. این تضاد و فاصله گرفتن از فرهنگ و هویت طایفه‌ای در زمان سلطان سنجر، حتی به درگیری نظامی آشکار میان سلطنت سلجوقی و طوایف غز در خراسان انجامید. پس از چندی، ترکمنان غز به حاشیه حکومت سلجوقی رانده شدند و در دربار سلاطین سلجوقی در اصفهان، همدان و بغداد دیگر نقش مؤثری نداشتند (همان: ۱۹۵).

بزرگان ایرانی در دربار سلجوقی در واقع شریک حکومت به شمار می‌آمدند و چنان‌که بر ترکان سلجوقی نفوذ داشتند که اینان بدون صلاح‌دید و مشورت مدیران بلند پایه ایرانی‌شان کمتر کار مهمی انجام می‌دادند. نمونه این مدیران بلند پایه و با تدبیر ایرانی، خواجه نظام‌الملک بود که در دربار غزنوی پرورش یافته ولی در خدمت سلاطین سلجوقی به وزارت رسید.

دولت سلجوقی چنان تحت نفوذ نظام‌الملک بود که دوره سی ساله وزارت او را «الدوله النظامیه» می‌نامیدند. او برای شاهان سلجوقی و شاهان بعدی نظریه‌ای سیاسی پیشنهاد کرد و در قالب کتاب سیاست‌نامه، اصول و آداب و رسوم و شیوه‌های درست مملکت‌داری را به آنها آموخت. نظام‌الملک دربار سلجوقی را از دبیران و کارگزارانی پرباخته بود که همگی به دلایل شخصی، خانوادگی و سیاسی، بیشتر به او وابسته بودند تا به سلطان سلجوقی (همان: ۷۳).

نظام‌الملک لقب اتابکی (پدرخواندگی) ملک‌شاه سلجوقی را داشت و سلطان وی را پدر خطاب می‌کرد. او چنان از نفوذ و قدرتش مطمئن بود که در واکنش به توطئه‌های درباری به ملک‌شاه چنین گستاخانه پیام می‌فرستاد: «به سلطان بگویند که من در ملک با تو شریکم پس بدان که تو این دولت را به تدبیر و رای من به دست آورده‌ای. آن که تسو را تاج و تخت داد،

دستار بر سر من نهاد که هر دو در هم بسته‌اند و به هم پیوسته. هر وقت این دولت را بگیرند آن تاج نیز از سر تو برگرفته خواهد شد" (همان: ۷۲-۳).

ترکمنان سلجوقی به تدریج تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار گرفتند و بیشتر نخبگان‌شان زبان فارسی را فرا گرفتند و به جای نازیدن به فرهنگ پیشین ترکی‌شان به فرهنگ تازه ایرانی‌شان افتخار می‌کردند. از این تاریخ به بعد جز در دورهٔ کوتاه هجوم اولیهٔ مغولان، فرماندهان نظامی ترک تبار در سراسر جهان متمدن ایرانی - اسلامی از هند گرفته تا آسیای صغیر و مصر، همان تقسیم کار یاد شده را در ادارهٔ امور حکومتی اعمال می‌کردند.

شگفت آن که در دورهٔ پادشاهی‌های ایرانی سامانی و ظاهری و آل بویه و زبان رسمی و اداری دربارها عربی بود، (اشپولر، ۱۳۴۹: ۴۴۲-۳) ولی از دورهٔ سلجوقیان ترک‌تبار زبان فارسی دری به عنوان زبان رسمی جای‌گزین زبان عربی شد (تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ۱۳۷۱: ۲۱). زبان فارسی دری بدون نفی و مقابله با زبان گفتگوی ترکی که در زندگی روزانهٔ اقوام ترک تبار رواج داشت، روزبه روز بالنده‌تر و غنی‌تر و گسترده‌تر می‌شد، و در قرون وسطی به پایهٔ زبان رسمی و بین‌المللی تمدن‌های گوناگون اسلامی در مصر، هند، ایران و آسیای صغیر تبدیل شد: «در این دوره ممالیک در مصر، سلاطین خلیج و مغولی در هند، سلجوقیان روم در آسیای صغیر همگی ترک تبار بودند. فرهنگ بیشتر این قلمروها دو زبانه بود و بیشتر نخبگان ترک مانند محمود غزنوی و سلاطین سلجوقی زبان فارسی را نیک می‌دانستند و به آن می‌نازیدند. زبان مکاتبات و مراسلات در همه این دربارها فارسی بود. برای نمونه، تاکنون هیچ نوشته و سندی به زبان ترکی از دیوان سلجوقیان ایران و روم به دست نیامده است (سومر، ۱۳۷۵: ۸۵۰). در این دوره زبان فارسی در میان تمدن‌های اسلامی همان نقشی را بازی می‌کرد که زبان لاتین در جهان اقوام مسیحی اروپا. ابن بطوطه در سفرنامه‌اش به رواج زبان فارسی در سراسر جهان متمدن اسلامی گواهی می‌دهد.

قدرت جذب بی‌همتای فرهنگ ایرانی مهاجران ترک تبار را در جمعیت بومی ایران چنان ادغام و در خود حل کرد که پس از چندی دیگر از ترک غیرایرانی شده در کل جمعیت ایرانی چندان نشان باقی نماند (گروسه، ۱۳۶۵: ۲۶۸). همچنانکه اعراب نیز در گذشته به همین سان در فرهنگ ایرانی ذوب شده بودند.

نتیجه‌گیری

یکی از ویژگی‌های برجسته و تعیین‌کنندهٔ فرهنگ ایرانی این است که با فرهنگ‌های بیگانه و بیرون از حوزهٔ فرهنگی خود برخورد و رویکردی واگرایانه و ستیزگرانه ندارد، بلکه پیوسته گرایش به آن را دارد که با فرهنگ‌های دیگر کنش سازنده‌ای برقرار سازد و عناصر فرهنگی آن‌ها را در تمامیت فرهنگ خودی جذب نماید. این امر خود یکی از رموز و رازهای بقا و تداوم چند هزار ساله این فرهنگ کهن‌سال و مایه تقویت و غنای هرچه بیشتر آن بوده است. فرهنگ ایرانی نه تنها با فرهنگ‌های همتراز و حتی توسعه یافته‌تر از خود مانند

فرهنگ‌های بین‌النهرین و یونان هم‌کنش و داد و ستد مثبت و سازنده‌ای داشت، بلکه حتی به فرهنگ‌هایی که از جهت سطح فنی و نظری کم توسعه یافته‌تر از آن بودند، نیز واکنش دفعی و منفی نشان نداده است، بلکه با سعه صدر و مدارای بی‌هم‌تابی با آن‌ها برخورد کرده و پیوسته کوشیده است که فرهنگ‌های اقوامی چون عرب و ترک را نیز بر سر سفره فرهنگی خود پذیرا شود و به جای تعارض، طرد و نفی این فرهنگ‌ها، آن‌ها را خودی و ایرانی سازد و مانند یک قوم نوپدید ایرانی با آن‌ها رفتار نماید.

منابع

- آیرین، فرانک. برانستون، دیوید، ۱۳۷۶، جاده ابریشم، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، سروش.
- ابن خلدون، ۱۳۴۵، مقدمه، ترجمه محمد گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اشپولر، برتولد. ۱۳۴۹، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- باسورث کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- بریان، پی‌یر، ۱۳۷۶، تاریخ امپراطوری هخامنشی، جلد دوم، ترجمه مهدی سمسار، تهران، زریاب.
- تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۶۳، ترجمه حسن انوشه، جلد ۴، تهران، امیرکبیر.
- تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۷۱، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، جلد ۵.
- سومر، فاروق، ۱۳۷۵، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه اشراقی، امامی، تهران، گستره.
- طبیب، عبدالله مهدی، ۱۳۷۸، ایران در روزگار اموی، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، تهران، رسالت قلم
- فرای، ریچارد، ۱۳۷۵، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، سروش.
- کریستنسن، آرتور، ۱۳۵۱، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن سینا.
- گروسه، رنه، ۱۳۶۵، امپراطوری صحرائنوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- لمبتون، ان، ۱۳۴۵، مالک و زارع در ایران، ترجمه علی امیری سوادکوهی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- مقدسی، احسن التقاسیم، ۱۳۶۱، ترجمه منوچهر امیری، علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- یونسکو، ۱۳۷۴، تاریخ تمدنهای آسیای مرکزی، گردآوری ترجمه صادق ملک شه‌میرزادی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی